

میزگرد هنر قدسی



به منظور آشنایی با مفاهیم و مصادیق «هنر قدسی» میزگردی با شرکت استادان و صاحب نظران حوزه های هنری در مرکز مطالعات و تحقیقات هنری برگزار شده است.

مطلبی را که ملاحظه خواهید کرد، دستاورد گفت و گو و تبادل نظر با استادان بزرگواری است که دعوت ما را پذیرفته اند و در این نشست علمی مشارکت صمیمانه داشته اند.

شرکت کنندگان در میزگرد:

فریندخت زاهدی، دکتر محمود عبادیان، دکتر مهدی حجت، دکتر محمد نرابی، شریف لطفی، دکتر محمدرضا خاکی و پروفسور پیترو چلاکوفسکی

مسجد زیبا را با کاشی کاری ها و معماری متناسبش به خاطر بیاورد. یکی هم ممکن است یک نسخه زیبا، یک مجلس زیبا در یک نسخه زیبا را از یک مینیاتور، یا یک صحنه زیبا را از یک نمایش به خاطر بیاورد.

اگر درباره ای از هنرها، مفاهیم و مصادیق به یافتن تعریف آن کمک کنند. دست کم در ادبیات که این طور است. ما خیلی راحت می توانیم چند اثر هنری و ادبی جهانی را بشماریم. ما تردیدی نداریم که شاهنامه فردوسی یک اثر ادبی است همین طور ایللیاد و ادیسه هومر، دیوان غربی شرق گوته و غزلیات زیبای حافظ هر کدام یک اثر ادبی است ولی شناختن این آثار ادبی بدین معنا نیست که ما بلافاصله بتوانیم یک تعریف دانشنامه وار از ادبیات ارایه بدهیم. فکر می کنم در مورد اقسام هنر هم این دشواری وجود دارد به همین خاطر بهتر است از خود کلمه هنر و تعریف هنر شروع کنیم که

دکتر ترابی: انشاءالله در صورت موفق بودن بحث، در نهایت به این پرسش که: هنر قدسی چیست لازم است یا نه؟ پاسخ خواهیم گفت. برای آغاز این گفت و گو ناگزیر باید ابتدا به بررسی واقعیت هنر بپردازیم و این سؤال را مطرح کنیم که هنر چیست؟ زیرا شکی نیست که بسیاری از الفاظ هستند که به محض اینکه بر زبان رانده می شوند یا مقابل چشم قرار می گیرند ما به ازاء و مصداقشان در ذهن آشکار می شود و هنر هم از همان دسته الفاظ و مفاهیم است. اصولاً فکر می کنم در انواع مختلف هنر، این دشواری وجود دارد که ما مصادیق و مفاهیم را زودتر از تعاریف پیدا می کنیم.

زیرا تا با لفظ هنر برخورد کنیم هر یک از ما بنا بر سابقه ذهنی و زمینه قبلی و بنا بر علائق و پسند و ناپسندهایی که داریم بی درنگ یکی از مصادیق بارز هنر را در ذهن مجسم می کنیم. یکی ممکن است یک

هنر چیست و بعد وقتی که پیش رفتیم بپردازیم به تقسیم‌بندی هنر تا برسیم به بحث پیرامون هنر قدسی. از دوستان و استادان عزیز حاضر در این گفت و گو خواهش می‌کنم نظرات خود را اعلام بفرمایند.

دکتر حجت: عمل هنری یک فعل انسانی است. این فعل در نهایت خودش باید نزدیک به فکر شود. همه تلاش هنرمند در جهت کشف حقیقت است. در واقع هر هنرمند باید دارای دو قابلیت باشد: یکی قابلیت دریافت و دیگری قابلیت پرداخت. در قابلیت دریافت آنچه که هنرمند فرض می‌کند - حتی اگر برای شخص خودش باشد و پرداخت آنچه که دریافت می‌کند در عالم عین، عالم محسوسات - بنابر این در حقیقت هنرمند را حکیمی می‌دانیم که توانایی در یکی از شاخه‌های هنری که با یک نوع صنعت آشنایی داشته باشد و بتواند هنر خودش را در آن صنعت به تجلی بیاورد. ولی بحث از هنر قدسی در این مقیاس چه اندازه هنرهای دیگر را کنار می‌گذارد و این صحبت ما به عنوان هنر قدسی، آیا به منظور تفکیک کردن هنر قدسی است از باقی هنرها یعنی اینکه بقیه هنرها را غیر قدسی تلقی می‌کنیم یا اینکه آنها را وسیله‌ای بدانیم برای برقراری ارتباط نسبی با حقیقت. من فکر می‌کنم که هنر همیشه نسبتی با حقیقت دارد که برحسب میزان ارتباط هنر با حقیقت، ارزشش مشخص می‌شود. بنابر این فکر می‌کنم آنچه که امروز برای ما بیشتر قابل توجه است این است که این نسبت از دست رفته بین فعالیت هنری و آن حقیقت، ذاتی که در هنر است را بیشتر مورد توجه قرار دهیم و آن را احیاء کنیم و اگر به سوی هنر قدسی سمت‌گیری می‌کنیم باید آن را نه در عرض بلکه در طول سایر هنرها قرار دهیم و اگر نگاه ما ناظر بر هنر الهی هم باشد، آنگاه دید ما عمق بیشتری پیدا می‌کند و حتی کارایی بیشتر خواهد داشت.

دکتر ترابی: اجازه دهید مطالبی را که دکتر حجت بیان فرمودند بازتر کنیم. فکر می‌کنم اگر بخواهیم به نتیجه‌ای

که دکتر حجت فرمودند برسیم از نظر علمی ممکن است، مشروط بر اینکه ما به تعاریفی که صاحب‌نظران در گذشته از هنر کرده‌اند و اظهار نظرانی که داده‌اند دوباره نگاهی بیفکنیم و ببینیم اصولاً ماده و ماهیت هنر چیست تا برسیم به آنجایی که بهر حال هنر با حقیقت ارتباط دارد و هنرها در مراحل مختلف نزدیکی و دوری‌شان با حقیقت آشکار می‌شوند. یعنی بعضی از هنرها به حقیقت نزدیک‌ترند با بعضی از هنرها با حقیقت ارتباط دارند - البته من به عنوان معلم زبان ادبیات فارسی ناگزیر در مباحث مربوط به نقد ادبی و شعرشناسی مجبورم وارد حیطه هنر و بحث‌های هنری شوم. کتاب‌های متعددی در زمینه هنر مطالعه کرده‌ام. در مجموعه‌ای از اطلاعاتی که من به دست آوردم متوجه شدم تا وقتی که یک فیلسوف آلمانی به نام بام گارتن کتاب معروف خودش را در زمینه استتیک نوشته بود یعنی تا حوالی سال‌های ۱۷۵۰ میلادی هنوز تکلیف هنر از نظر تعریف و جایگاه و منشاء و ماده و حقیقت چندان روشن نبود. بام گارتن که در سال ۱۷۱۴ به دنیا آمد و در سال ۱۷۶۲ از دنیا رفت و در حدود سال ۱۷۵۰ کتاب خود را نوشت یک طبقه‌بندی به وجود آورد و گفت که دانش‌ها و علوم کارشان این است که حقیقت را جست و جو کنند و اخلاق و اخلاقیات کارشان این است که به جست و جوی خیر بپردازند و هنر کارش کشف زیبایی و جمال است. اما بام گارتن نظر دیگری را هم ارایه می‌دهد که ما در بحث خودمان از آن استفاده می‌کنیم و آن این است که می‌گوید ما دو نوع معرفت داریم: ۱- معرفت منطقی که به دنبال کمال می‌رود و ۲- معرفت حسی که به دنبال جمال و زیبایی‌شناسی می‌رود. با این نظر بام گارتن بعضی از صاحب‌نظران، بعد از او موافق و بعضی مخالف بودند ولی به هر حال غالب کسانی که درباره هنر تعریفی یا تألیفی از خودشان باقی گذاشته‌اند، دنبال زیبایی یا زیباشناسی را گرفته‌اند و معتقد بوده‌اند که زیبایی چیزی



دکتر محمد ترابی

هر شکلی که باشد یک جنبه قدسی و الهی پیدا می‌کند و مربوط می‌شود به مبداء و انسان هر چه را که خلق می‌کند مثل رسم‌ها، آیین‌ها، می‌خواهد به این سؤال معنا ببخشد که او چیست؟ کجاست؟ و چرا هست؟ و همین خودش و جهان بیرونی‌اش، راز و رمز است. دست به هر تولیدی که می‌زند رمز و راز دینی و کشف و شهودی صورت می‌گیرد. از یک جایی تفکر به خدای یگانه به وجود می‌آید و یک تغییر اساسی ایجاد می‌شود. نسبت به این حضور و نگاه انسان و پرسش‌هایی که انسان با خودش دارد. و حالا می‌توان هنر دینی را در یک مفهوم دیگری تعریف کرد. همچنان که مسئله مقدس وجود دارد، عنصر مقدس و دینی هست. از این به بعد اگر انسان نگاه کند می‌بیند که هنر صاحب دو مسئله تعریف شدنی است. یکی مسئله حقیقت و دیگری مسئله وجود و همان‌طور که دکتر ترابی به آن اشاره کردند، به هر حال مسئله حقیقت دینی را در هنر از چهار وجه می‌توان مورد بررسی قرار داد:

ست که لذت می‌بخشد. ولیکن در این زمینه فکر می‌کنم نگاه دو گونه بود ۱- نگاه objective (عینی) ۲- نگاه subjective (ذهنی) یعنی آنهایی که عینی نگاه می‌کردند معتقد بودند که زیبایی امری است که ذاتاً وجود دارد و آنهایی که به صورت ذهنی نگاه می‌کردند می‌گفتند که زیبایی وجود خارجی ندارد بلکه عبارت است از یک لذتی که به انسان دست می‌دهد. تفاوتش خیلی زیاد است. به نظر من آن زیبایی که وجود خارجی دارد منبعث از کمال الهی است و عرفان از دل آن بیرون می‌آید. و آن زیبایی که وجود خارجی ندارد؛ فقط منجر به لذت می‌شود. دو طرف معادله خیلی نابرابرند یعنی یکی منتهی می‌شود به کمال الهی و عرفان و معنویات و دیگری منتهی می‌شود به صرف لذت‌هایی که جنبه‌های گوناگونی دارند که در حیات بشری پیدا می‌شود. حالا اگر با توجه به این مسئله ما بحث خودمان را شروع کنیم باید برسیم؟ به آنجایی که آیا هنر، قدسی هست یا نیست و اگر هست آن چه چیزی است؟ و تعریف هنر چیست؟ تقاضا می‌کنم از دوستان که صحبت را شروع بفرمایند.

دکتر خاکی: تعریف از هنر احتیاج به جلسات متعدد دارد و تاکنون راجع به هنر بحث‌های متفاوتی شده است و در مورد گفته شما در دوره رنسانس حتی قبل از آن هم این نظریات وجود داشته، به نظر من اگر بپردازیم به خود این سؤال که هنر قدسی چیست؟ فکر می‌کنم بهتر می‌توانیم از این جلسه بهره ببریم.

دکتر ترابی: اگر فکر می‌کنید بدون بررسی و تجزیه و تحلیل هنر می‌توانیم سخن را از «هنر قدسی» آغاز کنیم چه اشکالی دارد؛ بفرمایند.

دکتر خاکی: به نظر من هنر را از هر جنبه‌ای که بتوان به آن نگاه کرد همان مسئله حضور انسان است. یعنی خود انسان و جهان و خلقت. یک اثر هنر و یک جهان کوچک است که به یک جهان بزرگ‌تر مربوط می‌شود. به عبارت دیگر انسان از یک جهت الهی است. هنر در

۱- دخالت واقعیت ماورای خلقت در عالم خلقت ۲- ابدیت در زمان ۳- بی‌نهایت در مکان ۴- معنی در صورت- یعنی وقتی که در معماری، در نقاشی، در شعر، تئاتر و غیره نگاه کنیم می‌بینیم که چنین موضوعاتی را دارد؛ هنر دینی، هنر قدسی. یک موضوع دیگر این است که کمابیش بعد از آن دوره‌ای که تعریف هنر جدید یا هنر رنسانس به وجود آمد، به تمام اشکال قبل از خودش به صورت اشکال سنتی نگاه کرد و در آن مسئله فرد یا شخص هنرمند مطرح شد و تمام فعالیتی که انسان می‌کرد، این بود که نقشی را که معتقد بود خودش ماندگار نیست به جا بگذارد (غرض نقشی است که از ما بازماند شعر است که هستی را نمی‌بینم بقایی) در یک چنین حالتی، هنرمند دریافت خودش را در رابطه با آن حقیقت ازلی یا حقیقت کلی تذکر می‌دهد.

دکتر ترابی: بسیار تشکر می‌کنم از جناب آقای دکتر خاکی که با مطالب خودشان آغازی را برای بحث در فضایی دلپذیر ایجاد کردند.

وقتی ما هنر را با یک مضاف‌الیه، چه دینی، چه قدسی ترکیب می‌کنیم این بخش دوم کارش یک تخصیص است یعنی فوراً به ما می‌گوید که هنر به دینی و غیر دینی تقسیم می‌شود، یا به قدسی یا غیر قدسی. من از آقای دکتر خاکی می‌خواهم در رابطه با بیاناتشان توضیح بفرمایند که این بخش از هنر یعنی هنر قدسی یا به قول ایشان هنر دینی از کجا نشأت می‌گیرد و الهام‌بخش آن چه چیزی است و چگونه باید با آن برخورد کرد و چگونه باید تکلیف خودمان را با هنر دینی یا هنر قدسی روشن کنیم.

دکتر حجت: ما اساساً وقتی می‌گوییم هنر، باید منظورمان را از آن بیان کنیم و بگوییم منظورمان از هنر قدسی چیست و بعد بگوییم که هنر برای قدسی بودن باید دارای چه خصوصاتی باشد. ولی ما هنوز یک امر قدسی را تبیین نکرده‌ایم. آنچه که برای من محرز است

این امر است که قداست در محدوده انسان و فقط انسان تعریف نمی‌شود، حتماً به یک امر ماوراء انسان ارتباط دارد و اگر این را روشن کنیم بقیه قضیه هم روشن می‌شود.

دکتر خاکی: در مقدمه این بحث من عرض کردم هنر قدسی آن هنری است که هنرمند یا انسان آن اصل را پذیرفته باشد، که او یک نمونه‌ای است یا تصویری است از صورت الهی یعنی اگر این فرص را در ارتباط با حضور تاریخی، حضور ازلی و حضور ابدی خودش پذیرفته باشد در نتیجه نگاه او از هستی، انعکاس می‌یابد آن نگاه تبدیل می‌شود به یک هنر قدسی و ماورایی. وقتی که ما از اشکال دیگر هنر صحبت می‌کنیم، چنین فرضی با این روش، با یک زیر بنای تفکر فلسفی مورد پذیرش نیست. زمانی که هنرمند از این زاویه حضور و هستی‌اش را در جهان تبیین می‌کند، در نتیجه تولید هنری و نگاهش به بیرون قدسی می‌شود، بنابراین آن نگاه در اثر وی، انعکاس پیدا می‌کند در معماری او، در نقاشی او و... اما لزوماً تولید هنری مبتنی بر این نیست، این یک بعد از تولید هنری است. یعنی آنجاست که می‌گوییم هنر دینی، هنر قدسی. هنری که هنرمند این شکل ویژه تبیین آن را پذیرفته ولی در خیلی از تولیدات آثار هنری، هنرمند از این وجه به جهان نگاه نمی‌کند، ممکن است او خودش را موجودی مستقل بداند فارغ از این نیاز طبیعی، نظری و ابدی. و خودش را یک موجود در بعد زمانی و مکانی معین ببیند و فکر کند که همه چیز در گرو حیات اوست. بنابراین او هیچ ضرورتی نمی‌بیند که خودش را به آن کلیت ازلی اتصال بدهد. چه بسا ممکن است اصلاً این چنین کلیتی را نپذیرد.

دکتر حجت: ببخشید آقای دکتر آیا منظور شما این است که هنر قدسی صرفاً زاینده یک باور است؟ یعنی هیچ اصلی از اصول و قاعده‌یی از قواعد را مد نظر ندارد و از آن پیروی نمی‌کند؟

دکتر خاکی: چرا



دکتر حجت: ببینید هر امر قدسی را که باید از آن عالم ماوراء یک قطعه‌ای، یک بخشی را در خودش داشته باشد تفکیک می‌کنم. وقتی که ما می‌گوییم حدیث قدسی، منظور آن نوع گفتار الهی است که در قرآن وجود ندارد و توسط رسول خدا (ص) به ما داده شده است، یا وقتی می‌گوییم قدسین یعنی آن کسانی که دیگر جزو مردم عادی نیستند. این مقدسات و هر چیزی که به این امر قدسی برمی‌گردد باید یک قطعه از آن ماوراء را در خودش داشته باشد. در مورد هنر قدسی هم وقتی صحبت می‌کنیم ممکن است بگوییم انسانی که باور می‌کند که او خلیفه خداست در زمین، یعنی او را در این نقش آفریده‌اند. همین که او باور کرد دیگر بر اساس این باور آزاد است، در هر چه که می‌گوید، به هر نحو که می‌گوید، و آنچه که می‌آفریند. هنر قدسی است؛ یک موقع این‌گونه نگاه می‌کنیم که هنر قدسی باید از یک قاعده و اعتبار موضوعاتی برخوردار باشد. مثلاً در مراکش از یک نوازنده‌ای پرسیدند که چرا ساز تو فقط دوتار دارد، گفت: برای این که آدم و حوادم تابوندند، با آن نوایی که روح به بدن آدم و حوادم وارد شد، با همین دو تار هم باید روح از بدن آنها خارج شود و این دوتار را به ۳ یا ۴ تار نمی‌شود تبدیل کرد. هنر قدسی یعنی آنچه که آن عنصر ویژه در آن گذاشته شده باشد و آیا به گفته شما، دیگر هنرمند آزاد است هر چه را که می‌خواهد به وجود بیاورد؟ من فکر می‌کنم باید قدری تأمل بکنیم اما حال برگردیم که این چنین باوری زمینه‌ساز این خواهد بود که بعضی از قواعد دیکته شده را هم بپذیرد یعنی در هنر قدسی بعضی از قواعد و ضوابط و موضوعات دیکته شده است. شما به شمایل نگاری نگاه کنید، در هنر مغرب زمین این اصلاً بدین معنا می‌تواند تکرار باشد که اصلاً آن هنرمند، خودش آن هنر را در حقیقت به وجود نمی‌آورد، او از یک قاعده ازلی و ابدی دارد تبعیت

دکتر مهدی حجت

می‌کند برای انتقال یک مفهوم قدسی، یک مفهوم خاص ویژه‌ای که وجود دارد و در بسیاری از زمینه‌های دیگر هنر هم این وجود دارد ولی ما می‌خواهیم دقت را ببریم روی اصل قضیه که ماهیت هنر قدسی چیست؟ و منبعث از چیست؟ و وجه افتراق آن از سایر هنرها در چیست؟ و متمرکز بشویم روی بحث اصلی.

دکتر خاکی: آن چهار وجهی که من عرض کردم فکر می‌کنم وجه اولش مهم‌ترین است. در اصل اول که دخالت واقعیت ماورای خلقت در عالم خلقت - یعنی همان چیزی است که شما می‌گویید بنابر این خلقت نه تنها از آنجایی که انسان مخلوق می‌شود، یا آدمی است که از فردوس برین به زمین فرستاده می‌شود بلکه یک ماقبل هم دارد و حقیقتی حتی فراتر از این بُعد زمینی یا زمانی وجود دارد. اینها به عنوان یک فرض نه تنها فرض، بلکه به عنوان حقیقت مطلق پذیرفته است که آیا هنرمند دینی قاعده‌مند هست یا نیست؟ تفکر دینی اشکال گوناگونی را به تناسب آن دخالتی که ذوق

شده است.

دکتر ترابی: من فکر می‌کنم که بیانات آقای دکتر خاکی ما را به این نکته هدایت می‌کند که پس ما برای اینکه هنر قدسی و دینی را از هنرهای غیر قدسی و غیر دینی جدا بدانیم باید بیش از یک محرک یا یک ماده حقیقی یا اصلی برای هنر قایل باشیم. یعنی می‌گوییم مثلاً هنر در بعضی انواعش، یا محرکش فرض کنید زیبایی است یا حسن است یا جمال و بعضی اوقات محرک آن خوبی و کمال است.

ما اگر همچنان که بام گارتن و دیگران متذکر شده بودند که هنر عبارت است از تقلید از طبیعت، و می‌گفتند بهترین نمونه هنر، طبیعت و خلقت است و هنرمند اگر چیزی می‌آفریند تقلیدی از طبیعت است و منشاء آن می‌تواند یا حسن باشد یا خیر و ما در بعضی نمونه‌ها می‌بینیم که هنرمند و عارف به یکدیگر نزدیک می‌شوند. بسیاری از هنرمندان را می‌شناسیم که در مدارج بالای عرفان قرار دارند و بسیاری از عارفان را می‌شناسیم که هنرمندند. در عرفان جذبه نقش عمده دارد یعنی سالک و عارف تا مجذوب نشود، سلوک و عرفان در او تحقق نمی‌یابد. از این سو شاهکارهای هنری هم زمانی به وجود می‌آیند که پیش از آن یک جذبه و الهام اتفاق بیفتد یعنی هنرمند در برابر یک کل قرار بگیرد و آنچنان این کل او را مبهوت کند که او خودش را فراموش کند. این جذبه است و جذبه چون یک امر انفعالی است و فعال نیست به هیچ‌گونه خلاقیتی منجر نمی‌شود، اما بعضی از این جذبه‌ها منجر به الهام می‌شود. (الهام عبارت از آن حالتی است که هنرمند در آن حالت یک صورت کلی در ذهنش مصور می‌شود و بعد هم ممکن است بلافاصله آن صورت محو شود.) اما زمانی که آن حالت جذبه پدید آمد، اتصال هنرمند به یکی از صفات الهی است. یعنی از بیان شما فکر می‌کنم این نکته بیرون می‌آید که هنر قدسی آن بخشی از خلاقیت‌های هنری است که محرکش

هنرمند در اثر هنری‌اش دارد و در فرهنگ و تاریخ و جغرافیا با هنرمند دیگر متفاوت است، ایجاد می‌کند. ولی جوهره یکسان است، اشاره‌ای کنیم به سخنرانی پروفیسور چلکوفسکی در مورد انتقال مراسم عزاداری به دیگر نقاط جهان، بنابر این سخن در این است که چگونه یک ایده، یک اعتقاد در ارتباط با جغرافیا و هر چه فاصله می‌گیرد دگرگون می‌شود و اشکال خاص آن منطقه، دخالت جزئی آن هنرمند را با خودش همراه می‌کند و اشکال گوناگونی می‌آفریند، اما تعام این اشکال و گوناگونی‌ها یک مدل اصلی دارد.

دکتر حجت: آن جوهر قدسی‌اش را باید نگه دارد.

دکتر خاکی: بله آن باید وجود داشته باشد. همانطور که در اشارات پروفیسور چلکوفسکی دربار تعزیه بیان کردم در واقع یک شکل و یک مدل حتی از نظر فرم وجود دارد، گنبد حرم امام حسین (ع) مبنای شکلی می‌شود که تمام این فاصله چند هزار کیلومتری جغرافیایی را طی کرده، در واقع آن اصل است. یعنی یک مبداء و یک بنیاد فکری وجود دارد که آن بنیاد فکری پذیرفته شده است و یک حقیقت است و اگر کوچکترین تردیدی بوجود بیاید، تولید هنری آن هنرمند به نظر ما دیگر، هنری قدسی نیست و بهتر است بگوییم با یک هنر پرفانس سر و کار داریم، با یک هنر عرفی سر و کار داریم. بنابر این آن وجه یک وجه عمده است. اصلاً اصل است - اصلاً آفرینش صورت می‌گیرد. آفرینش هنری، برای تکرار کردن - در هنری دینی و هنر قدسی یک اصل مهم وجود دارد که آن تکرار است و آن به عنوان یک متدولوژی و یک روش به کار برده می‌شود. چرا؟ بخاطر اینکه مدام می‌خواهد تذکر بدهد آن حقیقت ازلی را و در این تکرار حالا آرام آرام تغییراتی ایجاد می‌شود که آن تغییرات به نظر من تغییرات فرهنگی، جغرافیایی و بومی است. ولی آن مرحله حقیقی مدام خودش را تکرار می‌کند. چرا؟ چون یک حقیقت محض است. یک حقیقت پذیرفته



دکتر محسن رضا خاکی

زاهدی به نظر من هر هنری قادی است و جدا کردن شکل های مختلف هنری نمی تواند آنها را از آنچه، در واقع ویژگی های قدسی که به هر حال در خلق آنها مؤثر بوده جدا کند. هر هنری از ابتدای تاریخ هنر تا امروز همیشه قدسی بوده، اگر اعتقاد داشته باشیم که از روح ملکوتی انسان سرچشمه گرفته مگر اینکه هنری که خود آگاهانه خواسته این ویژگی را نداشته باشد و خودش را جدا کرده، مثل هنری که مبتنی بر اصل فلسفه های یوزیتویستی، هر هنر دیگری غیر از این هند که از عصر روشنگری به این طرف، مقدمات شکل گیری آن فراهم شد و تا اوایل این قرن هم طول کشید به نظر من هنر قدسی است، چون هر هنری در لحظاتی از معنویت روحی شکل می گیرد و خلق می شود. پس قداستی دارد یعنی ذره ای از کمال را به چیزی می بخشد که هنر در جهت آن کمال حرکت کند. برای من جدا کردن هنر از هنر قدسی مشکل است و هیچگاه توانسته ام هنری را غیر قدسی بدانم مگر هنری

که در الهی است (همان تعبیر که شما می فرمایید هنرمند باید متصل به عالم غیب باشد) و هنر غیر قدسی آن بخشی از خلالتی است که هنرمند ارتباطش با جمال الهی است. خداوند که زیباست و کمال مطلق است و زیبایی ها را هم دوست دارد.

دکتر خاکی، آقای دکتر ترابی این جنبه کمال و جمال الهی را چگونه شما از هم جدا می کنید؟ یعنی آیا به غیر این است که کمال جنبه ذهنی دارد و جمال جنبه عینی؟

دکتر ترابی: من فکر می کنم که کمال جنبه عینی پیدا می کند و پرورش خوبی است و جمال هم جنبه ذهنی پیدا می کند که پرورش مفهوم زیبایی است.

دکتر خاکی: خوبی؟ منظورم محسوسات است، یعنی در عالم واقع در عالم فیزیک در عالم ماده - خوبی و نفس در عالم عینیات و عالم محسوسات تعجبی پیدا می کند می شود زیبایی وقتی چیزی در عالم ذهن است می شود خوبی؛ یک فوق کمال و جمال در این است که جمال ابل ادراک است، توسط محسوسات انسان و کمال قابل ادراک است، توسط مدارکات انسان. مشکل در کار هنر این است که هنرمند دو بال باید داشته باشد با یک بال در عالم محسوس و در جهان واقع پرواز می کند و با بال دیگر در عالم معنی و ماوراء ماده هنرمند دو دست دارد با یک دست یافته ای معنوی و کمالی را از عالم معنی می گیرد و با دست دیگر آن را به عالم ماده و حس می بخشد. پنداری با یک بال در عالم معنی پرواز می کند تا در آنجا به دریافت برسد سپس با بال دیگر در عالم ماده به پرداخت آنچه دریافت کرده است می پردازد یعنی هم باید عارف باشد که بگیرد و هم باید صنعتگر باشد که بتواند بدهد. بنابراین، این تصور که هنر مقدس و غیر مقدس را بتوان با تفاوت کمال و جمال از هم تفکیک کرد فکر نمی کنم که تصور درستی باشد.

دکتر ترابی: خوب آن تصور من بود که اینجا بیان کردم.

که مبتنی بر فلسفه‌ای مادی باشد. آن‌طور که من توانستم تقسیم‌بندی کنم فکر می‌کنم که هنر قبل از دکارت، هنری بوده که کل و جزء در آن برابر بوده است. و هر جزء طوری مطرح می‌شده که به نوعی برابری می‌کند با آن کل - از دکارت به این طرف این تعادل به هم می‌ریزد، فکر می‌کنم یک دوره ۲۰۰ یا ۳۰۰ ساله، جزء اهمیت بیشتری از کل دارد، یعنی تعادل جزء و کل به هم می‌خورد و توجه به اجزاء و اهمیت اجزاء مطرح می‌شود. توجه به فرد با گرایشات اومانستی و غیره، آنقدر تشدید می‌شود که اهمیت هر جزئی فراتر از کل می‌شود تا همین اواخر یعنی دوران پست مدرن - که در واقع بعد از این که تاریخ هنر در این مرحله توقف کرد - به این نتیجه رسید، حالا می‌بایست برای رسیدن به این تعادل که بشر همیشه در جست و جوی آن است تلاش کرد.

لطفی: برای رسیدن انسان به وجه درونی هنر، اکتساب آن سه راه وجود دارد که یکی اکتساب از راه توارث، یا ژنتیکی است که ما از قبل ودیعه الهی هم گفته‌ایم. راه دیگر اکتساب از راه آموزش غیر مستقیم است که این راه بدون خود آگاهی‌ها اتفاق می‌افتد یعنی وقوف و آگاهی به قول هگل در آن وجود ندارد - راه سوم باز هم اکتساب است که وقوف و آگاهی در آن واقع نیست و این یکی به وسیله آموزش مستقیم اتفاق می‌افتد.

دکتر خاکی: هنر قدسی در طرح معنی، در صورت - حالا این صورت اشکال مختلف پیدا می‌کند مانند دوره رنسانس - که اجزاء معنی خودشان را از دست می‌دهند و سرگشتگی ایجاد می‌شود، بنابر این چنین جهتی در جهت تبیین معنی در صورت نیست، در تبیین بی معنی بودن است. در حالی که برای هنر طوری که هنرمند فعالیت می‌کند یعنی یک هنر سنتی را در ارتباط با یک هنر سنتی و دینی به کار می‌برد، و نکته دیگر که هنر، تقلیدی از طبیعت است چون همه چیز حتی اشیاء

زندگی روزمره می‌خواهند در آن نقطه معنی قرار بگیرند در آنجا که هنرمند می‌خواهد در کارش عینیتی از طبیعت بدهد در هنر دینی، هنر تقلید از طبیعت نیست. حتی آنجایی که هنرمند می‌خواهد انعکاسی از طبیعت بدهد هرگز هدیش نقش کردن عینیت طبیعت نیست، بلکه پیدا کردن معناهای رمزی است در عینیت بیرون و انعکاس آن به شکل هنری است که اشکال گوناگون دارد.

دکتر ترابی: اتفاقاً من می‌خواستم این نکته را روشن کنم وقتی که شما فرمودید هنر دینی ارتباط تنگاتنگ با هنر سنتی دارد یعنی به فکر نقاشی سه بعدی و مینیاتور افتادم و فکر کردم که مینیاتور یک هنر دینی و سنتی است و نقاشی سه بعدی یک هنر مدرن است و خواستم بگویم تفاوت بین خوبی و زیبایی که من درک می‌کنم یکی این است که زیبایی در حکم لایه و پریشش رویی است که بلافاصله چشم را نشان می‌دهد و شناخته می‌شود و خوبی لایه زیرین است که درک آن کمی مشکل تر است.

دکتر خاکی: ما یک چیزی را اول حس می‌کنیم، بعد آن را درک می‌کنیم. رابطه آنها طولی است نه عرضی.

دکتر ترابی: بله همین‌طور است. شاید به این خاطر که خوبی عمیق تر است یعنی از مرحله حس تجاوز می‌کند و به درک می‌رسد. رابطه عرضی هم می‌تواند باشد مثل رابطه ما با دوستی که موقع خداحافظی با خوش زبانی از ما دعوت می‌کند که به منزل او برویم. اما اگر دوستی داشته باشیم که در زبان برخورد تعارفی نداشته باشد. وقتی به منزل او برویم متوجه می‌شویم که در عمل چقدر از آن دوست دیگرمان خوش برخوردتر و گرمتر است. تفاوت نقاشی و مینیاتور هم در همین است که مینیاتور در برخورد اول همه چیز را بیان نمی‌کند و باید خیلی روی آن عمیق شویم و فقط مفاهیمی را منتقل می‌کند. مثلاً فضا و فواصل متفاوت است اما در نقاشی سه بعدی این چنین نیست. و وقتی ما بخواهیم تفاوتی



فریدخت زاهدی

می خواستیم شاپور را به طرف شیرین بفرستیم. آن وقت شاپور به خسرو می گفت خوب، بنشین تا من از تو یک پرتره بکشم و این پرتره البته باعث جذب شیرین می شد. با آن که من باستان شناس نیستم ولی اگر سفال ۵۵۰۰ سال پیش کاشان یا شوش را نگاه کنیم آن وقت می بینیم که در روی آن سفال چه چیزی نقش شده است مثلاً، آب یا پرندگان آبی. که این یک دعایی بوده به نظر من برای خدایان که ما در اینجا در یک زمین خشکی زندگی می کنیم و باران و آب می خواهیم و اگر تخت جمشید را در نظر بگیریم چند هدف، در آن است یکی آنکه بیانگر قدرت حکومت است و می خواهد به مردم دیگر کشورها نشان دهد که ما این گونه مسایل را می دانیم و شما باید حرف ما را گوش کنید. اما معنی دیگر تخت جمشید یک رمز است - این یک پلی است بین حکومت روی زمین و حکومت آسمان و این پل عرفانی است. بعد می رسم به چیزی که من به تازگی روی آن کار می کنم. من روی تعزیه کار می کنم و از

قابل شویم بین هنر قدسی و هنر غیر قدسی، هنر قدسی، هنری است که عمیق است و دیر خودش را عرضه می کند و از کمال خمیر مایه گرفته است و هنر غیر قدسی آشکارتر و بارزتر است و مایه اش همان زیبایی ها و جمال است. از آفریدگار به طبیعت یک بار منتقل شده است و تفاوت بین زیبایی و خیر هم همین است.

مثلاً من در طول عمرم با چهره های متعدد علمی برخورد داشته ام اما یک نفر بیشتر در من تأثیرگذار گذاشت و او مرحوم استاد جلال همایی بود. مرحوم استاد همایی نه اصلاً درباره هنر کتابی نوشته بود و نه درباره هنر تحقیقی کرده بود. خط را زیبا می نوشت و در این باره گفته بود که در هنگام تحصیل برای گذران زندگی در اصفهان بنا بر سفارش اشخاص ثروتمند به همراه چند تن از دوستانش به کار استنساخ (سسخه برداری) از کتاب ها مشغول می شد و حق ترجمه ای دریافت می کرد اما در ریزه کاری های زندگی و برخورد استاد تمام حرکاتش هنرمندانه بود (منتهی هنر در درون عرفان) یعنی یک عارف که حرکاتش، کلماتش، وزن و آهنگ کلامش حتی چای ریختنش در استکان همه هنرمندانه بود. از ظرافتی خاص برخوردار بود. می خواهم بگویم وقتی آدم دقیق شود تفاوت بین کمال و جمال را می بیند. یعنی تجلی کمال و جمال را در ظهورات رفتار انسانی.

پروفسور چلکوفسکی: آقای دکتر ترابی بنده را به یاد داستان خسرو و شیرین نظامی می اندازد - زمانی که خسرو، شاپور را به ارمنستان می فرستد که نظر شیرین را جلب کند برخوردی بین شاپور و شیرین به وجود می آید، شاپور پرتره ای از خسرو همراه دارد. این پرتره را شاپور از خودش می سازد یعنی از چهره ای که او از خسرو در ذهن دارد یک پرتره می کشد که باعث جذب شیرین می شود و مسئله جالب این است که طرز نقاشی قرن ۱۹ و ۲۰ و امروز طوری است که اگر ما امروز

تعزیه وارد حسینیه ر تکیه شدم و نقاشی های آن را دیدم که روی کاشی یا روی سقف است یا در خارج آن فضاست. حساب کنید اگر نقاشی در دنیای اسلام معمول نبود بلکه مردود بود و در هیچ کجای اسلام مرسوم نبود که کسی صورت کسی دیگر را بکشد. زمانی که تلویزیون و دوربین عکاسی و فیلمبرداری وجود دارد چرا نقاشی با دست کشیده شود؟ اما نقاشی های شاهزاده عبدالعظیم یا در کرمانشاه تکیه معاون الملک و غیره. این نوع نقاشی از انسان و نه فقط انسان بلکه از پیامبر گرفته تا امام ها و غیره یک ابتکار است؛ در صدر اسلام چنین کاری وجود نداشت و زمانی که من این نقاشی ها را در مرکز شرق شناسی نشان دادم، باورش نمی شد که در ایران ممکن است تصویر اشخاص مقدس بر روی دیوار نقاشی شده باشد. سؤال بنده این است که آیا نقاشی صورت این اشخاص مقدس که بر روی دیوار انجام شده، قدسی است یا خیر؟

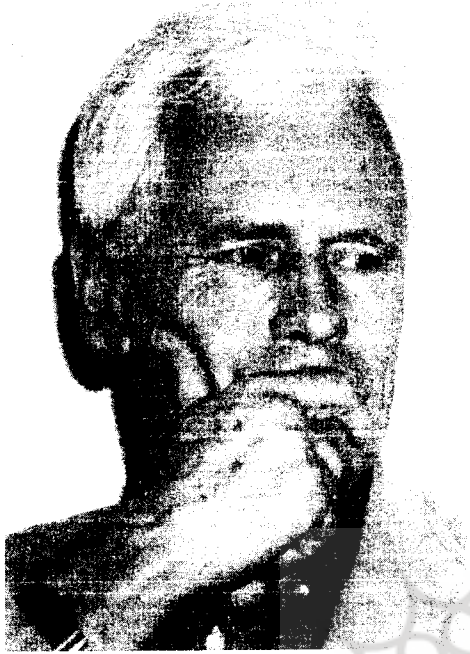
من می گویم بله، اما برای آن دسته از دوستان من که شیعه مذهب نبودند، این نقاشی ها قدسی نبود.

دکتر تراسی: خیلی متشکرم از آقای پروفیسور چلکوفسکی، از آقای دکتر عبادیان خواهش می کنم بیاناتشان را بفرمایند.

دکتر عبادیان: در اینجا اگر بخواهم تعریفی از کارکرد هنری بدهم باید گفت، هر یکی از سه رسانه ای است که انتقال حقیقت می کند، حقیقتی بشری، اخلاقی و تجسمی. قطع نظر از اینکه امروز هنر این خصیصه را حفظ کرده است یا نه، که این خود یک بحث دیگر است. در نتیجه هنر به زعم هگل و به خصوص فلاسفه کلاسیک آلمان، یکی از مدارج سه گانه انتقال حقیقت است، من اگر بخواهم پردازم به سؤال اصلی هنر و قداست هنری، مجبورم اینطور سؤال را مطرح کنم که قداست از نظر خود اثر هنری مطرح است یا از نظر رویکردی که انسان ها به اثر هنری دارند و در ثانی

قداست را چگونه تعریف می کنیم؟

قداست الزاماً به معنای خدایی نباید باشد، قداست می تواند معنای اعتلایی، استعلایی حتی سمبلیک و تمثیلی و غیره داشته باشد. حتی می تواند هنر قدسی مساوی با هنر دینی الزاماً نباشد. پس نه هر حال هنر، چون موضوعش انسان است، عاملش هم انسان و مخاطبش هم انسان است، یک اثر هنری نه خدا، خدایی است و نه خدایی. در واقع انسانی است. حال این انسان در مقاطع مختلف تاریخ اعتقاداتی دارد، به رویکرد اجتماعی، اخلاقی و غیره که به خلق هنر می برداخته، به نحوی منعکس کننده این حالات عاطفی، روحی، باور او نسبت به یک مذهب بوده است، این مذهب، در یونان باستان چندین خدایی بوده، در ادیان سه گانه توحیدی دین و یگانه پرستی است. ولی آثار هنری یک سلسله پدیده های دارند که به انسان اجازه می دهد تا برای آن نوعی قداست قائل باشد. قداست به معنای دوم که من گفتم (اعتلایی، استعلایی، سمبلیک، تمثیلی) به هر حال با راز و رمزی توأم است. ببینید در شعر که یکی از اشکال اولیه سخن اعتلایی است و از تار و پود روح انسان است این یک زبان منظوم است، فشرده و صیقل یافته و غیره. اینها یکی از ابعاد است که به دلیل فاصله از زندگی روزمره می توانیم نوعی قداست برای آن قایل شویم. معماری اولیه را در نظر بگیریم، صرف معماری که شامل مصالح و غیره است، نه قداست دارد نه خدا. قداست است اما به مجرد اینکه بنایی به نام پرستشگاه، معبد یا آتشکده ساخته می شود رابطه ای به وجود می آید بین آن بنا و هدفی که بنیان گذار آن بنا دارد و تفکری که این معماری مجسم کننده آن است ارتباطی سمبلیک به وجود می آورد با یک مبدایی که می توان برای آن بار قداستی قایل شد و یا قایل نشد. حماسه کلاسیک را ما در نظر بگیریم از گیلگمش تا ایللیاد و شاهنامه، چون اشخاص آنها خدایان، نیمه خدایان و قهرمانان هستند در واقع بار قداستی هم دارند. همین



پروفسور بیتز چاک، فلسفی

ستوی‌های عرفانی، هنر ایران یک راه جدیدی را پیمود؛ رودکی را ببینید ملموس است و زمانه و همه چیز را، زندگی عینی می‌بیند تا زمانی که می‌رسد به هنر دینی سفوی. در یک کلام این که هنر آیا قدسی است یا غیر قدسی، بستگی به رابطه نقد و دریافت هنری و مصرف‌کننده هنری دارد. بسا که از هنر یا ادب دنیایی تعبیر و برداشت دینی می‌شود.

زاهدی: آقای دکتر اگر چنین باشد پس قضیه افشاء چه می‌شود. اگر قرار باشد از طریق کشف و شهود آن را مخاطب دریافت بکند بنابراین نباید افشاء شود، در یک نوع از هنر افشاء می‌شود، هنری که بر اساس ایدئولوژی‌های جامعه‌شناختی است هنر با افشاء است و اگر این تعریف را برای هنر قایل شویم، و اگر نقش هنر افشاء کننده باشد دیگر مخاطب نقشی ندارد، ولی اگر قرار است مخاطب را فعال بدانیم در دریافت حسی، در واقع در ادراک حسی و ادراک معنوی، هر دو؛ باید بپذیریم که دیگر افشایی صورت نگرفته است.

استدلال را می‌شود در مورد تندیس‌های تراشیده شده قابل شد. در واقع وقتی زئوس یا آفرودیت خلق هنری می‌شود، با آن ابعاد اعتلایی جاذب‌خدایی برای بیننده به وجود می‌آید. در نتیجه مسئله قداست یا ناقداست چیزی نیست که آن را تنها در آثار هنری بتوان جست و جو کرد. در واقع این خود انسان است که نوعی قداست را مجسم می‌کند و سعی می‌کند آن را در اثر هنری اش به نحوی بگنجاند و در اینجا هر نوع قداستی، مشروطه‌طلب است. مشروط به زمان و مکان و مشروط به هنرمندی که با روح اخلاقی، روحیه حقیقتی، دریافت زیبایی‌های زمان را ممکن می‌کند. این پدیده را در شعرای آثار یونان و شعرای دیگر کشورها نیز می‌توان جست و جو کرد. بعد این امر در فلسفه کلاسیک آلمان این گونه بروز می‌کند که چون قرن ۱۸ و ۱۹ دوران رشد علوم طبیعی و جدا شدن دست‌آوردهای علمی از زندگی انسان است فلسفه کلاسیک آلمان سعی می‌کنند تا تعادل بین علوم به سرعت پیش رفته از اخلاق و حقیقت دور شونده حفظ کنند. سه نقد معروف کانتی، نقد عقل محض در برابر عقل عملی و نقد سوم نقد حکم قضاوت به وجود می‌آید که میانجی دو نقد قبلی می‌شود. در نتیجه جنبه اعتلایافته و تجریدی به میانجی هنر زندگی دمیده می‌شود. شرح وحدت این سه را شیلر به خوبی در نامه‌های تربیت زیباشناختی خودش مطرح کرده. این هم یک نوع اعتلا است، برای این هم می‌توان یک نوع قداست به معنای «قداست» در گیومه قایل شد. پس هنر اعتلا می‌بخشد، چه دینی باشد یا غیردینی، در اینجا، من فکر می‌کنم ما در هنر جویای حقیقت یا ضد حقیقت نمی‌توانیم بشویم مگر اینکه جویای ضد حقیقت ایدئولوژیکی و طبقاتی. هنر افشاء می‌کند حتی راز و رمزهای دینی را. مثل تمثیل حضرت مسیح که به صورت شخص عادی به دار کشیده تبدیل به هنر می‌شود. البته در ایران ما خلاف این حرکت را شاهدیم. در ایران از نیمه دوم قرن ششم، با غزل‌ها و

دکتر حجت: شما افشاء را معادل می‌دانید با این که اگر افشاء شد. مخاطب حتماً درک می‌کند، چون از یک طرف هنرمند سعی می‌کند افشاء کند و از یک طرف دیگر مخاطب باید آمادگی پیدا کند که آن چه را که افشاء شده درک کند.

دکتر خاکی: یک جایی این سیر تاریخی را هنر طی کرده که از عنصر ساکرا (مقدس) برود به سوی عنصر پروتوکال، پس به عنوان یک هنرمند که دارد کاری را تولید می‌کند و روی عنصر کاربردی کار می‌کند و آن را به عنوان یک کار هنری پذیرفته است.

دکتر عبادیان: اما عنصر ایدئولوژیکی خودش را به شدت و ضعف حفظ می‌کند، چون بالاخره ما را وادار می‌کند یک نوع رابطه با آن برقرار بکنیم. ولی اگر آدم بیاید هنر را خط کشی کند بین مقدس و غیرمقدس درست نیست و افشاگری را هم من از دید ملی و هنری و دینی خودم می‌بینم و هر چه که به تجسم بیاید راز و رمز را افشاء می‌کند یا مبتدل می‌کند یا اعتلایی که به احساس مسئولیت هنرمند بستگی دارد.

پروفسور چلکوفسکی: (گروفسکی) کارگردان معروف تئاتر که به تازگی فوت کرد یک روز دعوت شده بود برای فستیوال ادینبورگ برای تئاتری که خودش کار کرده بود. در آنجا بعضی از اشیاء صحنه گم شده بود، به او می‌گویند تا فردا وسایل را تکمیل خواهید کرد تا نمایش را به اجرا درآورد. او می‌گوید: نه این ممکن نیست زیرا یک فرغون گم شده است. آنها می‌گویند ما ۵۰ فرغون برای شما می‌آوریم. او می‌گوید: خیر، همان باید باشد. می‌گویند: شکل آن را بکشید تا ما مانند آن را برایتان درست کنیم. می‌گوید: نه. ما شش ماه تمرین کردیم و در این مدت آن فرغون با ما همراه بوده است و روح بازیگر با آن عجین شده است.

دکتر حجت: من نکته‌ای را می‌خواهم با الهام از فرمایشات استاد عرض بکنم و آن این که آیا ما هر امری یا اثر هنری را که جنبه اعتلایی یا استعلایی داشته باشد

باید لزوماً قدسی تصور بکنیم یا نه؟ چرا باید هنر قدسی را در گیومه بکشیم چرا آن را بیاوریم در حد گیومه ما بیابیم هنر قدسی و جنبه‌های آن را توضیح بدهیم. من فرمایش خانم زاهدی را که می‌فرمایند «هر هنری قدسی است» یک نوع آرمان خواهی می‌دانم چرا که ایشان هنر را تعریفش را عوض می‌کنند. اول باید هنر در جایگاهش قرار بگیرد و قدسی باشد و بعد می‌گویند من هیچ هنر غیر قدسی را هنر تلقی نمی‌کنم. باید بین این کلمات ما خیلی دقت کنیم. آیا ما کلام حافظ را قدسی می‌دانیم یا نه کلام قدسی، شعر قدسی یا مقدس. آنچه را که بنده در ذهنم قدسی می‌دانم رطبی تعریف با قدسیت و قداست مرتبط می‌دانم یک امری است که به یک مبدا، ماورای انسانی تعلق دارد و اساس آن در این روحیه زمینی باید وجود داشته باشد ما عاشق را یک امر عادی انسانی تلقی نمی‌کنیم بلکه یک امر ماوراء بوده است. حالا به جهت آن جوهره‌ای که در آن واقعه وجود داشته، هر عملی که به نحوی بتواند بازتاب آن باشد. به جهت آن که آن عنصر جوهر قدسی را با خودش حمل می‌کند باز هنوز دارای آن اساس است مثل، آن نسانی است که درد دهان می‌گذارد. مثل این مهری است که ما می‌گوییم یک تکه‌ای است از خاک کربلا. اما این قطعه بسیار با ارزش هنری که انسان ساز است، گاهی من می‌توانم بگویم بعضی از آثار قدسی می‌توانند از نقطه نظر ارزش هنری، انسان‌سازی و تأثیر اجتماعی و حتی تأثیر اخلاقی بسیار پایین‌تر باشند از یک اثر هنری که غیر قدسی است. ولی بسیار تأثیر اجتماعی بیشتری دارد. البته این که این عناصری که می‌آید چقدر خلأیت هنرمند را بارور می‌سازد یک امر دیگری است. اما هر هنر سنتی، لزوماً قدسی نیست، در حالی که هر هنر قدسی لزوماً باید سنتی باشد. اهل سنت معتقدند که امور قدسی در یک زمانی ظهور پیدا کرده و در همان محدوده باقی مانده و دیگر محدوده‌اش بسته شده



شریف لطفی

امر مقدس برمی‌گردد، منسوب به مقدس. حالا چه در مکان مقدس، چه در فضای مقدس برمی‌گردد به آن اصل که به نوعی با قداست پیوند می‌خورد و می‌خواهید پلی بسازید بین نسبت هنر و معنویت؟
دکتر حجت: سؤال خوبی کردید من فکر نمی‌کنم که هنر مقدس همیشه متعالی‌ترین نوع هنر است. بسیاری از آثار منسوب به هنر مقدس از درجه تعالی بالایی برخوردار نیستند و بسیاری از آثار هنری بسیار متعالی که هنر مقدس محسوب نمی‌شوند. اینها را باید از هم تفکیک کرد. تصور اینکه هنر مقدس همیشه متعالی است، خیر. عنصری در آن وجود دارد ولی آن عنصر ممکن است بستگی داشته باشد به این که به چه نحو مطرح می‌شود، به چه نحو عرضه می‌شود. ممکن است با بلندی و پستی مطرح کرد و یا با زیبایی و مرتبه عالی مطرح کرد.
صدفی: آیا شما اصول مدونی را برای زیباشناسی

است. اما شیعه قایل به اجتهاد است؟ منظور از اجتهاد چیست؟ این است که در این امور قدسی امکان دارد در یک محدود بسیار خاص، بشود اجتهاد. کرد یعنی بر حسب تاریخ و جغرافیا در آن تغییری پیدا بشود. یعنی کسی که به اندازه‌ی در این امر قدسی اشراف پیدا می‌کند که مثل یک مجتهد می‌تواند در آن راه پیدا کند. هنرمند امکان را پیدا می‌کند (به اندازه اندکی) مثل یک مجتهد آن را با زمان و مکان خودش وفق دهد. چرا که یک مجتهد هم نمی‌تواند در اصول دین نظر بدهد. هنرمند نیز در امور اولیه و پایدار نمی‌تواند تغییر ایجاد کند. به هر حال من تفکیک قایل می‌شوم بین هنر قدسی و هنر استعلایی، یعنی آن هنری که احترام می‌بخشد. هر هنر استعلایی، هنر قدسی نیست. برای قدسی بودن آن امری که عمل می‌کند باید اتخاذی باشد و هم اگر بتواند به اجزائی بپردازد و تجسم عینی به آن هنر بدهد. برای قدسی بودن نیاز به این است که هم آن امری که از آن صحبت می‌کند اتخاذی باشد و هم آن اجزاء. به طور مثال این که چرا ما مینیاتور را دیرتر از نقاشی می‌فهمیم برای آن است که ما زبان گفتن را از دست داده‌ایم و وقتی آن هنری که دارای تجسم عینی و فیزیکی است می‌بینیم زودتر آن را درک می‌کنیم زیرا هنر فیزیکی آن صحنه‌ای را که چشم ما به دیدن آن عادت کرده روبه‌روی ما قرار می‌دهد. در این که آن چقدر می‌تواند رابطه هنری را با ما برقرار بکند و اگر قرار است هنر تعریف شود کدام یک از اینها حقیقتاً در وادی هنر خواهند گنجید بحث جداگانه‌ای است. حالا مرکز مطالعات و خانم صدفی باید زحمت بکشند و جلساتی بگذارند تا هر کدام از این مباحث که پیچیده شده، جداگانه مطرح شود و باز شود چون هر کدام عالمی جداگانه دارد.

صدفی: آیا شما هنر قدسی را همان هنر متعالی فرض می‌دانید و آیا با این تعریفی که از جوهره اصلی هنر یعنی قداست که باید در آن باشد می‌خواهید بفرمایید به

قابل هستید؟

دکتر حجت: زیبایی شناسی برای من به روش بیان برمی گردد و محتوا و قالب خودش را پیدا می کند. در روش بیان هم باید یک عنصر اخذ شده وجود داشته باشد مثل، فرم کعبه که برای ما معنای ویژه ای دارد. اما هر مکعبی آن معنا را ندارد. در مینیاتور که اساساً فاقد جسمیت است اصلاً نسبت را بیان می کند نه موضوع را. می تواند خودش هنر قدسی باشد. با شعر حافظ که عالی ترین معانی انسانی را بیان می کند خیلی فرق دارد.

پروفسور چلکوفسکی: معنی لغت هنر در زبان فارسی آیا امروزه نسبت به گذشته محدودیت پیدا کرده یک گنجایشی پیدا کرده است. مثلاً هنر تئاتر یک چیزی به آن اضافه شده است. ولی هنر در قرون وسطی به نظرم معنی دیگری می داد. به طوری مثال در اسکندرنامه نظامی یک مسابقه ای است بین چینی ها و یونانی ها که یونانی ها نغاسی می کنند و چینی ها می نواهند و کار تراشکاری انجام می دهند. امروزه اگر بپرسند من می گویم این صنعت چینی ها است و این هنر یونانی ها. ولی در آن زمان هر دو عمل هنر بود.

دکتر عبادیان: ریشه هنر دو کلمه است یکی هو است به معنی خوبی و تقوا و تر هم به معنی انسان که هنر به معنی فضیلت انسانی است. طبق ضرب المثل اسلامی: عیب می جمله بگفتی، هنرش نیز بگو یا از نظر مولانا: چون غرض آمد هنر پوشیده شد - صد حجاب از دل به سوی دیده شد. که این هنر در اینجا دارای دو معنی که در مستون پهلوی به معنی افزار (تسخینه) نیز آمده است.

دکتر حجت: بحث از اول داشت اختصاص پیدا می کرد به سوی هنر قدسی، بعد رفت به سوی هنر، به نظر من هنر دو وجه دارد یک وجه درونی و یک وجه بیرونی - در وجه درونی خیلی از مردم هنرمند هستند ولی خیر ندارند چرا که هنر آنها متبلور نشده و به منصفه ظهور

آرسانه است و در همان وجه درونی خودش پنهان مانده است که وجه بالقوه هم می توان گفت در برابر وجه بیرونی که وجه بالفعل می توانیم بنامیم.

لطفی: میان تمام موجودات در عالم رابطه وجود دارد و وضعیتی قطعاً مرتبط شکل می گیرد. مثلاً بیان نواز سده که مضراب را با سیم ساز آشنا می سازد و صدایی که از آن خارج می شود. وقتی صدا حادث می شود بعد از انتقال به مغز، ما به یک شناخت می رسیم در این اتفاق بیرونی، ما به سوی مجذوب شدن می رویم که متعاقباً به ته نشین شدن می رویم که در آن ته نشین شدن به اصلی می رسیم که نتیجه اش راه پیدا کردن به هنر یا قدسی شدن است.

دکتر توایی: از گنت و گوه ای ارزنده دوستان بسیار استفاده کردم و می خواهم مطلقاً را بیان کنم و آن این که آیا ما می توانیم صورتی قابل شویم و بگوییم که ما ها دو دسته هستند. یک دسته هنرهایی که شاهکار هستند و یک دسته هنرهایی که شاهکار نیستند. اگر بتوانیم چنین مرزی را قابل شویم آن وقت بگوییم تمام هنرهایی که شاهکارند قدسی هستند. مثلاً در شعر فارسی، مولوی در چند جای مثنوی اشاره ای می کند، آنچه می گوید به خودش است مثلاً در جایی می گوید:

گسردن این مثنوی را بسته ای

می کشی آنجا که خود دانسته ای

مثنوی پویان، کشنده ناپدید

ناپدید از جاهلی کش نیست دید

مثنوی را چون تو مبداء بوده ای

گر فزون گردد تو اش افزوده ای

یا در جایی دیگر:

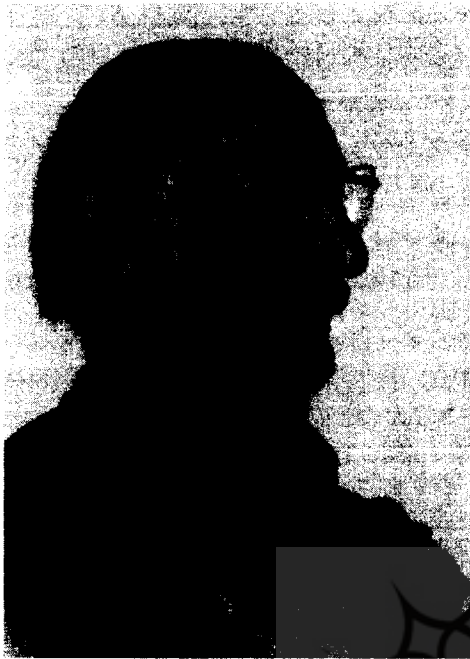
قافیه اندیشم و دلداز من

گویدم میندیش جز دیدار من

یا در جایی دیگر:

من اگر از خال خویش دم زخم

نطق می خواهد که بشکافد تنم



دکتر محمود عبادیان

هنرمند دوبار شکل می‌گیرد و این که تأثیر اولیه شخصیت هنرمند او راه چه چیز متکی کرده باشد. اگر هنرمند در تقلید اولیه‌اش از هستی شخصیت متعالی پیدا کرده باشد اثر هنری که ایجاد می‌کند اثر هنری است که متعالی و قدسی است [بهر حال فکر می‌کنم توضیح بنده سرآغاز بحثی دیگر باشد، یا بحث را همین جا ببندیم و آرزو کنیم که انشا... بار دیگر نشست دیگری داشته باشیم.]

لطفی: من سؤال دارم درباره ابیاتی که آوردید، آنها معمولاً در آن وجه عرفانی که در این اشعار وجود دارد اشاره به یک مبداء می‌کنند و آن مبداء را کمابیش می‌شود غیب نام گذاشت، معمولاً شاهکارها را در وجه اعتلایی آن شاهکار اعلام می‌کنیم و با اشاره به بحث‌هایی که شد و صحبت‌های دکتر حجت، ما وقتی بخواهیم به هنر قدسی بپردازیم می‌بینیم در آنها عنصر قدسی شاید زیاد قوی نباشد و چه بسا از نظر ارزش‌گذاری زیبایی‌شناسانه که لزوماً قوی هم نباشد.

که اینها همه حکایت از این می‌کند که این اثر؛ اثر جزئی یا انسانی نیست و متعلق به یک جای دیگری است. در آن قصیده معروف ابن فارض هم همین‌طور است. گفته شده است وقتی ابن فارض از خود بی‌خود می‌شد یک یا دو بیت یا بیشتر می‌سرود و همین که به خود می‌آمد سرودن شعر قطع می‌شد. حافظ هم به همین حالت قدسی هنرش در بعضی از جاها اشاره می‌کند، آنجا که می‌گوید:

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست

این بیان متعلق به عالم بالا بودن را من حتی در برخی آثار لامارتین هم خوانده‌ام. و فکر می‌کنم باید ما مرزی قابل شویم میان آثاری که شاهکارند و آثاری که شاهکار نیستند. آثاری که شاهکارند چون از جزء تشکیل نشده‌اند و تعلق به جزء و انسان ندارند و از کلیت مطلق آمده‌اند و از کمال مطلق پس همه قدسی‌اند. دسته دیگر آثار هنری که شاهکار نیستند. شاهکارها قدسی‌اند و غیر شاهکارها قدسی نیستند. اگر ما در عرف فرهنگ تشیع اسلامی خودمان به آثار برجسته هنری خود نگاهی بیندازیم می‌بینیم، آنچه را قدسی می‌دانیم باید شاهکار در نوع خود دانست. این که می‌گویند:

آن بهتر ز حسن

بار ما این دارد و آن نیز هم

حافظ خیلی، ماهرانه به دو چیز که یکی کمال و دیگری جمال است اشاره دارد و می‌خواهد بگوید اگر این دو قطب در یک اثر هنری وجود داشته باشد یعنی هم از کمال و هم از جمال منبعث باشد آن هنر قدسی است. شعر حافظ را ما قدسی می‌دانیم برای آنکه «این» دارد و «آن» و حالا می‌خواهم این را بسط بدهم به این گفته که می‌گوید: هنرمند دوبار از جهان تقلید می‌کند (که البته در مقابل بیان افلاطون و هگل است که معتقدند هنر، تقلیدی کاهلان و ناآگاهانه است) یعنی شخصیت

اهمیت آن در حقیقت معنوی است که می‌خواهند طرح کنند و چه بسا از نظر ارزش‌گذاری زیبایی‌شناسانه‌اش لزوماً آن چنان متعالی نباشد و من معتقدم که یک شاهکار چون شاهکار است پس قدسی است، ممکن است وجه قدسی نداشته باشد مگر این که هنرمند خودش قایل و متصل به عالم غیب است و خودش را قایل به بروز این فعل می‌داند و فقط یک امکان است. بنابراین تولیدی که آن هنرمند انجام می‌دهد خودش را متصل به عالم غیب می‌داند.

دکتر حجت: من اعتقاد دارم بر اساس این که دستگاه ارزیابی‌کننده چه باشد، می‌شود روی آثاری که امروز شاهکار محسوب می‌شوند و قدسی هستند دقت کرد. من شخصاً فکر می‌کنم همه آنچه که تا امروز شاهکار هنری تلقی شده‌اند دارای جنبه قدسی می‌توانند باشند، یعنی آن عنصر اعلاء در آن وجود دارد، مگر به گفته هگل توجه کنیم که «هنر بزرگ مرده است». یعنی از زمانی که هنر رابطه‌اش را با حقیقت بزرگ از دست می‌دهد، ارزش خود را از دست داده است. ما بیاییم رفتار دیگر انسان را در نظر بگیریم که وقتی به آن شرط لازم رسیده باشد تمام حرکاتش عبادت است یعنی حتی خوابیدن او هم عبادت است و چون آن عمل خیر است و اجد آن حالت ماورایی هست. یا وقتی، قبول می‌کنیم که انالله و انا الیه راجعون، یعنی هر چه که در این عالم است از او می‌آید، از عین زیبایی و به عین زیبایی برمی‌گردد. اما اگر بخواهیم در عالم کثرت تفکیک کنیم بین این واقعیت‌های موجود و بخواهیم بپذیریم که هر چه که از ما سر می‌زند او خواسته پس تمام افعال ما خیر است. پس خیر شر است و شر خیر است.

دکتر توایی: من فکر می‌کنم تفکیک اثر هنری به شاهکار و غیر شاهکار، منشاء کاربردی ندارد بلکه منشاء ایجاد دارد. یعنی با توجه به گفته قبلی خودم که شاهکارها بعد از این که جذب اتفاق می‌افتد؛ یعنی هنرمند کاملاً آن فردیت خودش را از دست می‌دهد و

شخصیت‌اش متلاشی می‌شود خودش را اگر می‌تواند بیند در ارتباط با آن کلی که او را جذب کرده می‌بیند و جدایی از آن کل اصلاً برایش مفهومی ندارد، اصلاً خودش را فراموش می‌کند؛ و اگر این جذب به الهام بیانجامد بعد از الهام منشاء یک اثر هنری خواهد شد، که آن اثر شاهکار است. پس ما روی فاکتورهای ایجاد یک اثر آن را شاهکار می‌دانیم، نه فاکتورهای کاربردی. اما درباره آثاری مانند دیوان حافظ و مثنوی که من نام بردم، در ایجاد آن شخص به عنوان یک جزء، خیلی دخالت ندارد، بلکه او مجذوب شده و کاملاً از هم فروپاشیده و در ارتسباط با کل مطرح بوده و آن کل در او تأثیر گذاشته است.

دکتر حجت: لیکن ژوکوند را که یک شاهکار هنری تلقی می‌شود چگونه تفسیر می‌کنید.

دکتر توایی: در مقابل صاحب لیخند، نقاش در حالتی قرار گرفته که او هم مجذوب شده و آنچه که نقاشی را ایجاد کرده، آن الهام پس از جذب بوده، پس از فروپاشی جزء این انسان بوده، که این اثر شاهکار شده است و اگر اینطور نبود باقی نمی‌ماند. چیزی که متعلق به دنیای جزئی است همیشه جزئی باقی می‌ماند و چیزی که به دنیای کل ارتباط دارد این کلیت ادامه دارد، البته تا زمانی که وصل نشده است خیر. من در جایی خوانده بودم که «هنر عبارت است از تجلی وحدت در کثرت»، این مطلب جالبی است که ما معمولاً در هنرهای دینی حالا اسلامی و مسیحی می‌توانیم پیدا کنیم. من فکر می‌کنم هنر زمانی قدسی می‌شود که الهام و حسن با هم ترکیب می‌شوند یعنی هم منشاء کمالی و هم منشاء جمالی دست به دست هم می‌دهند، مثال می‌زنم یکی از بهترین نمونه‌های هنر قدسی برای ما مسلمانان مسجد است فکر می‌کنم برای مسیحیت هم همینطور است، عبادتگاه‌ها یکی از بهترین جلوه‌های هنرهای متعالی است. اصولاً عبادتگاه کجاست؟ عبادتگاه جایی است که در معماری آن، نقاشی و کاشی‌کاری و هر فضایی که

عبادتگاه دارد در واقع آن کمال و جمال هر دو دست به دست هم می دهند و چیزی ایجاد می کنند که مثلاً فرد در مسجد نشسته و نمازش را خوانده اما پایش برای رفتن سست است یعنی اینجا یک لذتی، یک سُکری، یک حالتی به او دست می دهد که همچنان می خواهد درنگ کند و بماند. من فکر می کنم که مسلمان هنرمند، او که می خواهد ارتباط با خدا برقرار کند، شبحی از گنبد آسمان را می سازد که گنبد مسجد است. آن هنرمند مسلمان در زیر آن فضای لایتنهای احساس می کند که خدا را سجده می کند ولی خیلی نامحدود است بنا بر این سقفی ایجاد می کند که شبیه سقف آسمان باشد اما محدود. وقتی ما وارد مسجد می شویم می بینیم که ستون های متعدد وجود دارد و روی این ستون ها سقف بنا شده و همین طور پیش می رود تا می رسد به گنبد و این گنبد منتهی می شود به یک نقطه و آن نقطه احتمالاً گاهی در بیرون به شکل مثلاً یک استوانه به سوی دل آسمان پیش رفته است و ما از داخل که نگاه می کنیم کثرت را می بینیم، ستون ها را می بینیم که، متعدد است. همین طور چشممان را که بالا می بریم، هر چه بالاتر می بریم، کمی از این کثرت کم می شود تا می رسند به آنجا که ستون ها، منتهی می شود به آن دایره یا قوس ابتدایی سقف و بعد می رود بالا و بسته می شود. اگر فوراً برگردیم به پشت بام مسجد، می بینیم از آن بالا یک میله یا استوانه به سوی بالا امتداد یافته و قطع شده است اما مهم این است که تنها یک چیز است، یعنی آن ستون ها از آن پایین متعدد و متکثر بودند، رسیدند، رسیدند به یک نقطه واحد و آن نقطه واحد دارای یک مرکز است. حالا برگردیم به آن تعریفی که گفت هنر عبارت است از تجلی وحدت در کثرت. من فکر می کنم که هنرهایی که جنبه قدسی دارند، اگر هنر منتهی شود به تجلی وحدت در کثرت، یعنی عالم به کثرت وحدت می رسد عالم وحدت این هنر، هنر قدسی است و اگر نرسد هنر قدسی نیست. منشاء آن هم همان طور

که دکتر خاکی فرمودند که ما همه معتقد هستیم که از دو عالم کثرات یا ظلمت به طرف نور و وحدت رفتن این هدایت و ارشاد است و تعالی است و عکس آن اضلال و بحرانی است و ظلمت. ما می توانیم در برابر عبارت شریف یخرجهم من الظلمات الی النور، درباره هنرمند و هنرش بگوییم یخرجهم من الکثرات الی الوحده.

دکتر عبادیان: اگر قرار است هر هنری قدسی باشد ما باید یک شاخصه ای از هنر بدهیم یعنی تفاوت هنر از غیر هنر را مشخص کند، که تا به حال در مورد چنین چیزی بحث نشده و بعید است بتوان چنین تفاوتی را با گرفتن اینکه هر هنری قدسی است ارایه کرد. درباره کلیات و جزئیات که در اینجا از آن صحبت شد من فکر می کنم در آن مصرعی که منوچهری قطره باران را روی گل خیری وصف می کند همان اندازه کلیت وجود دارد که وقتی مولانا می گوید من چو لب گویم، لب دریا بود. از نظر هنری هر دو اینها تعمیم دارند و نمی شود گفت یکی از اینها جزئی و دیگری کلی است، هنر به قرون ارسطو در رابطه با غیر هنر، صفت مشخصه اش این است که تعمیم می بخشد و وجه وحدت در کثرت هم چیزی است که از اول در هنر مطرح بوده است. این تعریف را در اوایل قرون وسطی، فلوطین و حتی در سنت آگوستین می بینیم. این نکته در شعر حافظ که می گوید بار ما این دارد و آن نیز هم - این در عین حال یک مفاخره هم هست این را ما می دانیم که از عطار، مفاخره ها در شعر شروع می شود. یعنی هنر من این است و حافظ هم در محافل که شعرهای او ارایه می شده است، مفاخره می کرده است. مقایسه کنید با سعدی که ده ها بیت مفاخره دارد در آثار حافظ و سعدی و عطار و دیگران هم هست.

دکتر ترابی: بحث بسیار خوبی بود حیث که تنگنای وقت و زمان اجازه نمی دهد بیش از این به گفت و گو ادامه دهیم. امیدواریم باز فرصت و مجالی دست دهد و از نظرات دوستان عزیز استفاده کنیم.



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی